



نظریه ی استیلاء در فرایند نصب امام از دیدگاه اهل سنت و جماعت

پدیدآورده (ها) : مقدم، حامد

فلسفه و کلام :: امامت پژوهی :: زمستان 1393، سال چهارم - شماره 4
از 119 تا 152

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1121685>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 20/09/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

نظریه استیلاء در فرایند نصب امام از دیدگاه اهل سنت و جماعت*

فصلنامه امامت پژوهی

سال چهارم، شماره چهارم

صفحه ۱۱۹-۱۵۲

[حامد مقدم^۱]

چکیده

سه شیوه انتخاب اهل حلّ و عقد، استخلاف و قهر و غلبه، در اندیشه سنتی اهل سنت و جماعت به عنوان راه‌های استقرار حاکم و انعقاد حکومت در نظر گرفته شده است. شیوه قهر و غلبه در استقرار حاکم در حالی از نظر برخی اندیشمندان اهل سنت بدون هیچ قید و شرطی با استناد به برخی احادیث و سیره برخی صحابه پذیرفته شده که به نظر می‌رسد این نظر با آیات قرآن، احادیث نبوی و سیره برخی دیگر از بزرگان صحابه و تابعین منافات دارد. بعضی متفکران اهل سنت برای توجیه شیوه قهر و غلبه، به قاعده «الضرورات تُبیح المحظورات» و یا قاعده «لا ضرر» تمسک نموده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد استناد به این قواعد نیز ناتمام است. علاوه بر آن، معتزله نیز این شیوه را در نصب امام نپذیرفته‌اند. بر این اساس، در این مقاله تلاش خواهد شد ضمن اشاره به ادله مورد استناد برای توجیه شیوه قهر و غلبه در اندیشه سنتی اهل سنت، این ادله مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: نصب حاکم، قهر و غلبه، اهل سنت و جماعت، ضرورت.

* تاریخ دریافت: ۹۴/۰۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۰۲.

۱. دانش آموخته درس خارج حوزه علمیه قم، فارغ التحصیل مرکز تخصصی امامت اهل بیت (علیهم‌السلام).

hamed.mogadam@gmail.com

۱- مقدمه

شیوه نصب و استقرار خلیفه، همواره از موضوعات مورد توجه متفکران و اندیشمندان اهل سنت و جماعت بوده است. مراد از اهل سنت و جماعت در این نوشتار، طرفداران خلافت ابوبکر و غیر از معتزلیان و برخی اندیشمندان معاصر است. از منظر اهل سنت و جماعت، سه شیوه برای استقرار حاکم و انعقاد خلافت، با استناد عمل صحابه، پذیرفته شده است؛ به عبارت دیگر، به نظرایشان در استقرار حاکم، اخذ و تمسک به هر سه شیوه مذکور، مجاز و مشروع است. این سه شیوه عبارتند از: عهد و نصب از جانب خلیفه پیشین که از آن به استخلاف یاد می‌شود؛ انتخاب اهل حلّ و عقد؛ و قهر و غلبه.

پیدایش این سه شیوه، ریشه در واقعیات سیاسی دارد. استخلاف و شورای اهل حلّ و عقد، توجیه‌کننده انعقاد خلافت برای خلفای سه‌گانه بود. پیدایش تاریخی نصب خلیفه به شیوه قهر و غلبه به دوران امویان و به‌طور مشخص معاویه برمی‌گردد. در زمان معاویه شاهد پیدایش نظریه استیلاء هستیم. اگرچه ماجرای سقیفه هم خالی از قرائت استیلابی و قهر و غلبه نبود و خلیفه دوم گفت من به پیروزی یقین نداشتم تا قبيله اسلم آمدند و کوچه‌های مدینه را پر کردند!^۱

در حالی که بیشتر فقیهان اهل سنت، استیلاء را همچون یک واقعیت در نصب امام و حاکم پذیرفته‌اند، ابوحنیفه اما استیلاء و قهر و غلبه را در نصب حاکم نمی‌پذیرد. هر چند برخی از احناف نیز چون سایر مکاتب فقهی اهل سنت، قهر و غلبه را برای تصدی منصب امامت پذیرفته‌اند.^۲

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، ۲/۴۵۹.

۲. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ۵/۲۳۳؛ ابن عابدین، محمد امین بن عمر، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار، ۱/۵۴۹.

آنان که شیوه قهر و غلبه را در کنار استخلاف و تعیین اهل حلّ و عقد، موجب تصدّی منصب امامت دانسته‌اند، به برخی احادیث و نیز عمل صحابه استناد جسته‌اند و برخی دیگر از ایشان در توجیه نظریه استیلاء به قاعده «الضرورات تُبيح المحظورات» تمسک کرده^۱ و نتیجه به رسمیت شناختن این نظریه را جلوگیری از تفرقه فزون‌تر میان مسلمین و باعث حفظ خون و اموال ایشان عنوان کرده‌اند.^۲

فقهای اهل سنت در حالی در توضیح شیوه تغلب، برد و نکته به‌کارگیری شمشیر و نیروی نظامی برای تصرف قدرت و لزوم پذیرش و سر نهادن مردم به این شیوه تأکید می‌کنند که این دیدگاه در تعارض با اندیشه دیگر ایشان مبنی بر عدم امکان خروج علیه حاکم است. چون از یک‌سو در اندیشه سنتی اهل سنت، خروج علیه حاکم پذیرفته نشده و اگر کسی با سلاح در صدد سرنگونی حاکم برآید، به شقّ عصای مسلمین متهم می‌شود؛ اما از سوی دیگر، چنانچه خروج‌کننده علیه حاکم موفق شود، اطاعت از او واجب می‌شود، هر چند فاقد شروط لازم برای امامت باشد!^۳

با توجه به نکات گفته شده در خصوص شیوه‌های نصب حاکم در اندیشه سنتی اهل سنت، به‌ویژه شیوه قهر و غلبه، ابتدا مروری کوتاه برد و شیوه استخلاف و اهل حلّ و عقد خواهیم داشت و سپس نظریه استیلاء، گفتار طرفداران این نظریه از مذاهب مختلف اهل سنت و ادله آن مورد توجه قرار خواهد گرفت. در نهایت تلاش خواهد شد ادله شیوه تغلب در اندیشه سنتی اهل سنت، مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد.

۱. تفتازانی، مسعود بن عمر، همان، ۲۴۵/۵؛ غزالی، محمد بن محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ۱۵۱.

۲. همان.

۳. قادری، حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، ۲۷.

۲- فرایند نصب امام از منظر اهل سنت و جماعت

۲-۱- عهد و نصب یا استخلاف

در میان اشاعره و اهل حدیث، اختلافی نیست که امامت با نصّ اثبات می‌گردد. حتی برخی مانند باقلانی، فخر رازی و بیضاوی در این باره ادّعی اجماع و اتفاق نموده‌اند.^۱

ماوردی گفته است:

منعقد شدن امامت با عهد و نصّ امام قبل، از اموری است که بر

صحت آن اجماع و اتفاق محقق شده است.^۲

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می‌گوید:

مسلمانان اجماع دارند بر اینکه اگر خلیفه نشانه‌های مرگ خود را

دریافت، جایز است شخصی را به عنوان جانشین خود معرفی نماید یا

این امر را ترک کند، ولی به هر حال بر انعقاد خلافت توسط استخلاف

اجماع دارند.^۳

ابن حزم گفته است:

مسلمین در جواز استخلاف یا ترک آن توسط امام پیشین اتفاق دارند.^۴

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا خلافت به مجرد عهد و نص از امام

سابق محقق می‌شود یا مشروط به بیعت اهل حلّ و عقد است؟ عالمان اشاعره و

اهل حدیث در این مسئله دو قول دارند:

قول نخست، رضایت اهل حلّ و عقد را در انعقاد امامت شرط نمی‌داند. از جمله

۱. باقلانی بصری، التمهید، ۱۶۵؛ فخر رازی، محمد بن عمر، معالم اصول الدین، ۱۰۳.

۲. ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة، ۶.

۳. نووی، یحیی بن شرف، شرح النووی علی صحیح مسلم، ۲۰۵/۱۵.

۴. ابن حزم، علی بن احمد، مراتب الاجماع، ۱۴۵.

ایشان ماوردی است که می‌گوید: «صحیح آن است که رضایت اهل حلّ و عقد معتبر نیست»^۱ و برای صحّت قول خود به عمل خلیفه اول استدلال کرده‌اند که مشروط به رضایت صحابه نبود.^۲

قول دوم، بیعت اهل حلّ و عقد را لازم دانسته است. ابویعلی فراء می‌نویسد: امامت تنها با عهد امام پیشین قابل تحقّق نیست، بلکه مسلمین هم باید آن را به رسمیت بشناسند.^۳

ماوردی نوشته است:

برخی از عالمان بصره رضایت اهل حلّ و عقد را در تحقّق امامت امام پسین شرط دانسته‌اند.^۴

ابن تیمیه می‌گوید:

عمر هنگامی با عهد و نص ابوبکر امام شد که با او بر امامت بیعت کردند و اگر اهل حلّ و عقد، عهد ابوبکر را تنفیذ و با او بیعت نمی‌کردند، امام نمی‌شد.^۵

بنا بر قول دوم، اختیار و عهد در این جهت مشترک‌اند که هر دو مشروط به موافقت و بیعت اهل حلّ و عقد هستند، پس به بیان امروزی، عهد و نصّ نزد اهل سنت عبارت است از پیشنهاد و نامزد کردن شخصی برای جانشینی به توصیه یا فرمان پیامبر یا امامی برای امام بعد؛ و در نظر بعضی معنای نصّ، تعیین و کشف شخص اصلح و افضل است از لحاظ برخورداری از اوصاف و شرایط امامت.^۶

۱. ماوردی، علی بن محمد، همان، ۱۰.

۲. همان.

۳. فراء، محمد بن الحسین، همان، ۲۵.

۴. ماوردی، علی بن محمد، همان، ۱۰.

۵. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة، ۱۴۲/۱.

۶. دمیجی، الامامة العظمی، ۱۹۲؛ جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۴۸/۱۰.

۲-۲- انتخاب اهل حلّ و عقد

یکی دیگر از راه‌های عقد امامت برای شخصی که شرایط امامت را دارا است، اختیار و انتخاب مردم است. در دیدگاه اشاعره و اهل حدیث، چون معتزله، این گزینش از طریق «اهل حلّ و عقد» انجام می‌گیرد.

در اینجا چند سؤال مطرح است: اولاً اهل حلّ و عقد چه کسانی هستند و چه شرایطی دارند؟ ثانیاً تعداد آنان چند نفر است؟ ثالثاً در گزینش امام، اجتماع اهل حلّ و عقد تمام بلاد لازم است یا صرفاً بلد امام؟

ابوالحسن اشعری نوشته است:

برخی اهل حلّ و عقد را جماعتی می‌دانند که توافق بر کذب ندارند و گمان بد هم به آنان نرود. برخی قائل اند با پنج نفر عقد امامت بسته می‌شود و برخی دیگر کمتر از چهار نفر و عده‌ای نیز دست کم دو نفر می‌دانند و برخی معتقدند که حتی با یک نفر از اهل علم و معرفت نیز امامت منعقد می‌گردد.

باقلانی معتقد است اهل حلّ و عقد از افاضل مسلمانان و افرادی مورد اعتماد و امین مردم هستند. وی در مورد تعداد این افراد می‌گوید: «با یک نفر از اهل حلّ و عقد نیز امامت منعقد می‌گردد».

هم چنین در پاسخ به این سؤال که چرا عقد امامت به تمام فضیلتی امت در هر عصری از اعصار مسلمانان سپرده نمی‌شود، می‌گوید:

اولاً اهل اختیار بر بطلان چنین روشی اجماع دارند. ثانیاً اجتماع سایر اهل حلّ و عقد در بلاد دیگر مسلمانان و اتحاد آنان برای بیعت با یک نفر امکان‌پذیر نیست، بلکه ممتنع است و خداوند هم فعل محال و ممتنع را تکلیف نکرده است. ثالثاً صحابه نیز پس از پیامبر در عقد امامت برای ابوبکر، عمر، عثمان و علی [علیه السلام] حضور جمیع اهل حلّ

و عقد در بلاد مسلمانان و حتی اهل حلّ و عقد تمام مدینه را مراعات نکردند.^۱

بغدادی می‌گوید:

جمهور اعظم از اصحاب ما و از معتزله و خوارج و نجاریه قائل اند که طریق ثبوت امامت اختیار است. سپس وی این اختیار را به دست گروهی می‌دهد که اهل اجتهاد هستند و شخصی را که صلاحیت امامت دارد را برمی‌گزینند.^۲

اما درباره عدد اهل اختیار می‌گوید:

ابوالحسن اشعری قائل است یک نفر از اهل اجتهاد و ورع نیز می‌تواند برای کسی که شایستگی امامت دارد، عقد ببندد و پس از انعقاد عقد، وجوب پیروی بر همه ثابت می‌گردد؛ اما اگر مجتهد فاسقی عقد بست یا عالم پرهیزکاری برای شخص غیر صالح عقد را منعقد ساخت، آن امامت منعقد نمی‌گردد، چنان‌که نکاح با یک نفر عادل بسته می‌شود و نه با شخص فاسق.^۳

جوینی معتقد است چون در عقد امامت اجماع شرط نیست، لذا عدد و حدّ مشخصی نیز در آن لازم نیست، بلکه اگر یک نفر از اهل حلّ و عقد برای شخصی عقد بست کفایت می‌کند.^۴

شهرستانی در الملل و النحل می‌گوید:

کسانی که امامت را از طریق اتفاق و اختیار امت ثابت می‌دانند، معتقدند که اتفاق همه امت یا جماعت معتبری از امت به نحو مطلق

۱. باقلانی بصری، ابوبکر بن طیب، التمهید، ۱۷۸.

۲. بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، ۲۷۹.

۳. همان، ۲۸۰ و ۲۸۱.

۴. جوینی، امام الحرمین عبدالملک، الارشاد الی قواطع الادلة، ۳۵۶.

یا مشروط برای اثبات امامت یک شخص لازم است.^۱

اما در نهایت الاقدام در تعداد اهل حلّ و عقد اقوال مختلفی را بیان می‌کند و می‌گوید: بعضی یک نفر عادل و برخی دو نفر و برخی چهار نفر و برخی جماعتی از اهل حلّ و عقد و اجتهاد و آشنای به امور را برای عقد امامت لازم می‌دانند.

سپس می‌گوید:

اگر یک نفر عقد بست و دیگران انکار نکردند کفایت می‌کند، و البته واجب است به دیگران اعلان گردد، چون مقامی بزرگ و منصبی عظیم است.^۲

فخر رازی ضمن اینکه طریق تعیین امام را بیعت و اختیار دانسته، نه نصّ، دلیل صحّت چنین طریقی را انتخاب ابوبکر از این راه می‌داند و دلیل صحّت امامت ابوبکر را به خاطر اجماع امت می‌داند.^۳

آمدی نیز مستند گزینش امام را اختیار دانسته، نه نصّ، و دلیل این دیدگاه را روش سلف صالح دانسته است؛ چنان‌که در عقد ابوبکر برای امامت عمر و در عقد عبدالرحمان بن عوف برای امامت عثمان، صرفاً یک نفر در کار بوده است. او از این روش نتیجه می‌گیرد که نه تنها اجماع امصار و اقطار دیگر بلاد اسلامی شرط نبوده، بلکه حتی اجماع مردم مدینه نیز لازم نیست. به نقل آمدی و به تبع وی ایجی،^۴ بعضی از اصحاب در موقع انعقاد امامت، وجود شهود و بیّنه عادل را واجب می‌دانند.^۵

۱. حنفی، حسن، من العقیده الی الثوره، ۲۶/۵.

۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، نهایت الاقدام فی علم الکلام، ۴۹۶.

۳. فخر رازی، محمد بن عمر، براهین در علم کلام، ۲/۲۰۲؛ همو، معالم اصول الدین، ۱۰۳.

۴. عضدالدین ایجی، عبدالرحمن بن احمد، المواقف فی علم الکلام، ۳۹۹ و ۴۰۰.

۵. آمدی، سیف الدین، غایة المرام فی علم الکلام، ۳۸۱ و ۳۸۲؛ همو، ابکار الافکار، ۱۸۸/۵ و ۱۸۹.

تفتازانی معتقد است امامت نزد اکثر فرق اسلامی غیر از شیعه با اختیار اهل حلّ و عقد، اگرچه تعداد آنان کم باشد، ثابت می‌گردد.^۱

بنابراین اشاعره بر این باورند که گزینش امام اگر با اختیار بزرگان و عالمان صورت پذیرد مقبول است؛ حتی اگر یک نفر از اهل اختیار که عادل و عالم است، عقد امامت را برای مستحق امامت منعقد سازد و بیعت مردم را به همراه داشته باشد، پذیرفته شده است.

۲-۳- قهر و غلبه

در فرقه سیاسی اهل سنت و جماعت، یکی از راه‌های تسلط بر منصب امامت، استفاده از سلاح با قهر و غلبه است و اگر شخصی بتواند این منصب را اشغال کند، متغلب نامیده می‌شود. بسیاری از حکام اسلامی در طول تاریخ از این راه به حکومت دست یافته‌اند و عالمان فرقه‌های گوناگون با توجه به مصالح دینی و دنیوی مسلمانان و آثار و پیامدهایی که بر چنین روندی مترتب می‌شود، نظرات مختلفی ارائه نموده‌اند.

گروهی قائل‌اند که امامت چنین شخصی منعقد نمی‌گردد و اطاعتش واجب نیست، زیرا امامت او به بیعت منعقد نشده است. این قول را معتزله و خوارج و برخی اشاعره از مذهب شافعی و حنفی اختیار کرده‌اند.^۲

گروه دوم که غالب اشاعره و اهل حدیث و ماتریدیه هستند، با تمسک به پاره‌ای از احادیث و یا قواعدی چون «الضرورات تبیح المحظورات» معتقدند غلبه و استیلاء یکی از عوامل نصب حاکم و امام است؛ یعنی کسانی که قدرت جسمی و نیروی بدنی و روانی بیشتری دارند، حق خواهند داشت بر جامعه حکومت کنند. در این میان برخی وجود صفاتی چون عدالت و حصول بیعت را برای حاکم متغلب لازم

۱. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ۲۵۲/۵ و ۲۵۳.

۲. قلقشندی، احمد بن علی، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ۵۹/۱.

شمرده‌اند، گرچه این بیعت به اکراه و زور ستانده شود؛ ولی در مقابل عده‌ای اساساً عقد بیعت از طرف عامهٔ مسلمین و یا اهل حلّ و عقد را لازم ندانسته‌اند. از جمله ایشان احمد حنبل است که عقیده دارد:

اگر کسی با شمشیر، خلیفه و امیر المؤمنین نامیده شد، بر کسی که

ایمان به خدا و آخرت دارد جایز نیست بخوابد و او را امام نداند.^۱

مطابق همین روش، قاعدهٔ «الحکم لمن غلب» شکل گرفته است.

۳- اقوال اندیشمندان

طرفداران نظریهٔ استیلاء را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. گروه نخست با استناد به برخی احادیث و سیرهٔ صحابه و تابعین، قهر و غلبه را مطلقاً برای تصدّی حکومت کافی دانسته‌اند، گرچه بیعتی با حاکم صورت نگیرد و فاقد شروطی چون علم و عدالت باشد. اینان تنها شرط اسلام را برای امام و حاکم ضروری و غیرقابل چشم‌پوشی می‌دانند. در مقابل، گروهی دیگر حکومت چنین حاکمی را با تمسک به قاعدهٔ «الضرورات تُبیح المحظورات» و در ایام فتنه روا دانسته‌اند. گروه سوم نیز تحقق شروط امامت و بیعت مردم با حاکم متغلب را ضروری شمرده‌اند، گرچه مانند گروه دوم، هنگام اضطرار از بایستگی‌های امام برای حکومت دست کشیده‌اند.

در ادامه برخی از طرفداران هر گروه را برمی‌شماریم.

۳-۱- گروه نخست

۱- قاضی ابویعلی از عالمان بزرگ حنبلی قرن پنجم در مورد مشروعیت حکومت، از احمد بن حنبل نقل کرده است:

امامت با قهر و غلبه ثابت می‌شود و در این صورت احتیاج به عقد

۱. فراء، محمد بن الحسین، الأحكام السلطانية، ۲۳.

بیعت نیست، هر چند که آن حاکم فاجر باشد.^۱

۲- ابن قدامه حنبلی در المغنی در بحث از بُعات آورده است:

اگر شخصی بر امام خروج کند و او را سرنگون نماید و مردم را با زور و شمشیر تحت فرمان خویش درآورد و از آنان بیعت بستاند تا مطیع و تابع او گردند، امام خواهد بود و کشتن و خروج بر علیه او حرام می‌گردد؛ آن چنان که عبدالملک بن مروان، عبدالله بن زبیر را کشت و بر جهان اسلام سلطه یافت و مردم از روی رغبت یا کراهت و ترس با او بیعت کردند، پس امام شد و خروج بر علیه او حرام گشت و خروج کننده از مصادیق کسانی است که از جماعت خارج شده و باغی شمرده می‌شود و باید او را بکشند، هر کس که باشد.^۲

۳- شافعی از امامان چهارگانه اهل سنت نیز معتقد است هر کس با شمشیر به خلافت دست یابد و مردم پیرامون او مجتمع شوند، خلیفه خواهد بود.^۳

۴- ابن جماعه شافعی می‌گوید:

اگر جامعه بدون امام باشد و شخصی با شوکت و سپاه خویش بدون استخلاف و بیعت بر مردم غلبه یابد، اطاعتش لازم خواهد بود، گرچه فاسق و جاهل باشد؛ و چنانچه شخص دیگری بر این امام قاهر غلبه یابد، شخص دوم به خاطر مصلحت مسلمین امام شمرده خواهد شد.^۴

۵- ابن تیمیه نیز چون بسیاری از عالمان اهل سنت و جماعت گفته است:

هرگاه فردی بر امر خلافت و سیاست مردم به سبب اطاعت ایشان از او یا با زور و قهر بر آنان توانایی یافت، سلطانی است که اطاعت از او

۱. فراء، محمد بن الحسین، همان، ۲۴.

۲. ابن قدامة حنبلی، المغنی، ۱۰/ ۵۳.

۳. بیهقی، مناقب الشافعی، ۱/ ۴۴۹.

۴. ابن جماعه، بدر الدین، تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام، ۹.

مادامی که به اطاعت خدا امر کند واجب است.^۱

۶- شمس الدین رملی شافعی در نهاییه المحتاج نگاشته است:

راه سوم برای تصدی منصب امامت آن است که شخصی با شوکت و غلبه بر این منصب تسلط یابد، حتی اگر فاسق و جاهل باشد؛ و بنا بر

قول صحیح تر حتی اگر فاقد تمام شروط باشد.^۲

گویا رملی در امامت متغلب، حتی شرط اسلام را نیز لازم نمی داند! گرچه اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت از این شرط چشم پوشی نکرده و امامت کافر را نپذیرفته اند، ولی رملی در این قول تنها نیست و «ابن باز» هم چون او صراحتاً گفته است که اگر مسلمین از حاکم، کفر آشکاری را مشاهده نمایند، در صورتی که توان عزلش را داشته باشند می توانند خروج کنند، ولی اگر توان مقابله را ندارند و یا خروج مسلمین علیه حاکم، شرب بیشتری داشته باشد نباید خروج کنند و برای توجیه نظر خود به قاعده «لا یجوز ازالة الشربما هو اشرف منه» استدلال کرده است.^۳

۳-۲- گروه دوم

۱- تفتازانی از احناف - گرچه برخی او را شافعی دانسته اند - در مقام تبیین نظریه خود نگاشته است:

هرگاه امام بمیرد و کسی که جامع شرایط امامت است بدون بیعت و جانشینی، متصدی مقام امامت گردد و با زور و شوکت بر مردم غلبه یابد، خلافت برای او منعقد می شود و اظهار این است که اگر او فاسق یا جاهل باشد نیز چنین خواهد بود و او فقط در عمل خود گناهکار است و اطاعت امام، چه عادل باشد و چه جائز، واجب است تا زمانی که با

۱. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، همان، ۵۲۹/۱.

۲. رملی، محمد بن ابی العباس، نهاییه المحتاج، ۴۱۲/۷.

۳. رفاعی، مراجعات فی فقه الواقع السیاسی و الفکری، ۲۴ به نقل از منصب الامامة الکبری، ۲۶.

حکم شرع مخالفت نکند.^۱

تفتازانی در توجیه تصدی منصب امامت متغلبی که فاقد شروط امامت است به قاعده «الضرورات تبیح المحذورات» تمسک کرده است.^۲

او در بحث عزل امام نیز گفته است:

امام با فسق و ظلم از جایگاه خود عزل نمی شود، زیرا از امامان امت پس از خلفای راشدین، فسق و جور آشکار و منتشر گشته و در عین حال، سلف تسلیم آنان بوده و نماز جمعه را با آنان اقامه و خروج علیه آنان را روا نمی دانستند.^۳

بنابراین تفتازانی مدعی است تحقق شروط امامت در امام متغلب لازم نیست و دلیل او استدلال به قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» و عمل برخی از سلف است.

۲- حصفکی نیز از جمله عالمان حنفی است که باور دارد امامت متغلب با تحقق ضرورت مطلقاً پذیرفته است، خواه جامع صفات امامت باشد یا نباشد.^۴

۳- کمال بن همام بروز فتنه را سبب انعقاد امامت متغلب فاقد شروط دانسته و معتقد است اگر شخصی با قهر و غلبه بر امام نخست چیره شد، امام اول عزل و متغلب امام خواهد شد.^۵

۴- دسوقی از عالمان مالکی نوشته است:

اطاعت امام متغلب واجب و تحقق شروط امامت در او لازم نیست، زیرا ملاک در پذیرش امامت امام غالب، دفع مفساد و پذیرش ضرر کمتر است.^۶

۱. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ۵/ ۲۳۳.

۲. همان، ۲۴۵.

۳. همو، شرح العقائد النسفية، ۱۰۰ و ۱۰۱.

۴. ابن عابدین، محمد امین بن عمر، حاشیة رد المختار، ۱/ ۵۴۹.

۵. کمال بن شریف، المسامرة بشرح المسامرة، ۲/ ۱۷۳.

۶. دسوقی، حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير، ۴/ ۲۹۸.

۳-۳- گروه سوم

۱- ابو حامد غزالی شافعی نیز از جمله طرفداران تحقّق امامت به قهر و غلبه است و گرچه واجدیت شروط امامت را در متغلب لازم دانسته، ولی در ادامه تبیین نظر خویش می‌گوید:

اگر فاقد شروط بر مردم غلبه یافت و امت توان دفع او را از این منصب نداشتند، می‌توانند از باب ضرورت در مقابل او سکوت نمایند و به امامت او حکم خواهد شد و اطاعتش واجب است، چون «الضرورات تبيح المحظورات» و ما می‌دانیم خوردن مرده ممنوع شمرده شده، ولی ترس از مرگ جوازی برای استفاده از گوشت مردار است.^۱

۲- امام الحرمین جوینی شافعی نیز در کتاب خود غیاث الامم فصلی را با عنوان «من يستبد بالاستيلاء والاستعلاء من غير نصب ممن يصح نصبه» سامان داده و این مسئله را به تفصیل بررسی کرده که خلاصه و حاصل کلامش چنین است:

قاهر و متغلب یا تمام شروط و ویژگی‌های امام را دارا است و یا نیست؛ پس اگر حائز تمام آن شروط باشد، یا صالح‌ترین مردم برای امامت است و یا با برخی دیگر در این ویژگی‌ها مساوی است؛ چنانچه صالح‌ترین مردم باشد و افرادی با صفات و ویژگی‌های اهل حلّ و عقد در جامعه نباشند، متغلب حاکم و امام حق خواهد بود و شخص او در حکم عاقد و معقود له است، زیرا تنها او صفات و ویژگی‌های امام و نیز اهل حلّ و عقد را دارا است؛ اما چنانچه افرادی در جامعه دارای صفات اهل حلّ و عقد باشند بر آن‌ها واجب است عقد امامت را برای امام متغلبی که صلاحیت امامت منحصر در او است منعقد نمایند و اگر از وظیفه خود بدون هیچ‌گونه عذری تخلف نمایند، وجودشان مانند نبودشان خواهد بود، چون با این سرپیچی فاسق شده و از زمره اهل حلّ و عقد خارج

۱. غزالی، محمد بن محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ۱۵۱ و ۱۵۲.

خواهند شد؛ و در صورتی که هیچ‌یک از اهل حلّ و عقد با او بر امامت بیعت نکنند، امامت او وابسته به بیعت اهل حلّ و عقد نیست، چون صرف انحصار صلاحیت امامت در چنین شخصی برای انعقاد امامت کافی است، گرچه برای رسیدن به این منصب به قهر و غلبه متوسّل شود. چنین شخصی امام همگان خواهد بود، چه آنان که بیعت کردند و چه آنان که از بیعت سرباز زدند.

و اما اگر چنین شخصی در واجدیت شروط امامت منحصربه‌فرد نباشد و نظیر او در افراد امت یافت گردد، ولی او با قهر و غلبه بر شهرها و بر مردم مسلط شود و اهل حلّ و عقد از انعقاد امامت برای فرد مختار خویش تأخیر نموده باشند و ستاندن منصب امامت از فرد غالب سبب بروز و تحقق فتنه شود، امور به متغلب تسلیم شده و امامت برای وی منعقد می‌گردد.

جوینی از برخی اندیشمندان اهل سنت نقل می‌کند که در استخلاف و تغلب، بیعت ضرورتی ندارد و امامت متغلب با قوت و شوکت محقق می‌گردد و بیعت در این صورت تنها ظاهری و صوری خواهد بود. ولی جوینی با این رأی موافق نیست و بیعت را حتی در حال تغلب برای متغلبی که صلاحیت امامت در او انحصار ندارد، لازم و ضروری دانسته است و در توجیه ادعای خود می‌گوید:

غرض و هدف امامت و از بین رفتن فتنه‌ها با بیعت مردم تحقق خواهد یافت و اگر بیعت را شرط ندانیم، برتری جوینی حاکم متغلب منجر به فساد خواهد شد. البته با خوف از بروز فتنه، بیعت لازم نخواهد بود. و اگر متغلب فاقد شروط امامت بوده ولی توانایی و کفایت منصب امامت را داشت، و نیز در عصر او شخص واجد تمام صفات امامت در جامعه موجود نبود، چنانچه استقرار او نظم و رفاه را در پی داشته باشد، در این منصب تثبیت می‌گردد، هر چند اگر اهل حلّ و عقد با او بیعت

نکنند؛ اما فاسق هیچ‌گاه امامتش منعقد نمی‌گردد، گرچه با قهر و غلبه بر منصب امامت دست یابد؛ مگر آنکه ضرورت و اضطرار اقتضا کند او را در این منصب قبول نمایند.^۱

از آنچه ذکر شد روشن می‌گردد تفصیلی که جوینی در لزوم بیعت با متغلب و عدم آن بیان داشته در صورتی است که حاکم متغلب واجد شروط امامت باشد و بتواند بر جامعه حاکم گردد؛ در این فرض، امامت او محقق شده و نیازی به بیعت دیگران ندارد؛ ولی اگر منحصر به فرد نباشد، امامتش با بیعت اهل حلّ و عقد منعقد می‌گردد، مگر با ترس از بروز فتنه که در این صورت بیعت لازم نیست. و چنانچه متغلب حائز شروط امامت نباشد، در مسئله تفصیلی ندارد و از روی ضرورت، امامت متغلب را پذیرفته است.

از مجموع کلمات و اقوال اندیشمندان اهل سنت و جماعت روشن شد که طرفداران نصب امام به وسیله قهر و غلبه، بر حسب ظاهر اختلافاتی دارند؛ گروهی بدون هیچ قید و شرطی این راه را در کنار استخلاف و تعیین اهل حلّ و عقد موجب تصدی منصب امامت دانسته‌اند؛ در حالی که برخی این راه را در هنگام عجز و اضطرار سبب تحقق امامت می‌دانند و در چنین حالی شروط امامت را برای حاکم متغلب لازم ندانسته و برای توجیه نظریه خویش به قاعده «الضرورات تُبیح المحظورات»، قاعده «لا ضرر» و عمل برخی از صحابه و تابعین تمسک جسته و خروج علیه چنین امامی را ناروا دانسته‌اند.^۲ برخی هم چون جوینی گرچه تفصیلاتی را بیان کرده‌اند، ولی در پایان به امامت حاکم متغلب فاقد شرایط رأی داده و امامت او را پذیرفته‌اند. البته در این میان برخی چون محمد بن عبد الوهاب، متغلب را در حکم امام دانسته و گفته است:

اگر کسی بر شهری یا شهرهایی به قهر و غلبه تسلط یافت، به اجماع

۱. جوینی، امام الحرمین عبدالملک، غیاث الامم، ۲۳۱-۲۳۸.

۲. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ۵/۲۴۵.

ائمه تمام مذاهب در همه امور حکم امام را خواهد داشت، و اگر چنین نباشد، نظم و امنیتی پابرجا نمی‌شود؛ چون مردم قبل از احمد بن حنبل تا روزگار ما هیچ یک از علما را سراغ ندارند جز اینکه به وجود امامی در جامعه حکم نموده‌اند.^۱

بنابراین هرگاه فردی از مسلمین به امید رسیدن به خلافت برضد حاکم وقت خروج کند و بین دو گروه از مسلمین درگیری به وجود آید و افرادی کشته شوند، با پذیرش نظریه قهر و غلبه، زمانی که نشانه‌های نصرت برای یکی از دو گروه طلوع کند، به نظر بیشتر عالمان اهل سنت، امامت به فرد غالب می‌رسد و خلافت به او منتقل می‌گردد، گرچه فاقد شروط امامت باشد؛ و پس از استقرار در منصب امامت و همراهی خواه یا ناخواه مردم با او، هرگونه خروج علیه او ممنوع و حرام و اطاعت از او واجب خواهد بود.

علی‌رغم اختلافاتی در میان طرفداران این نظریه، حکومت مبتنی بر زور و استیلاء، واقعیتی است که در جامعه اسلامی به وجود آمد و بیشتر اهل سنت چنین حکومتی را پذیرفتند.

۴- ادله

عالمان اهل سنت و جماعت در کتب حدیثی و فقهی خود با گشودن ابواب مختلفی با نام «کتاب الامارة»،^۲ «باب کیف یبایع الامام الناس»،^۳ «باب الصبر علی جور الأئمة و ترک قتالهم و الکف عن إقامة السیف»، «مشروعیة السکوت و الصبر و الطاعة فی زمن الفتنة»، «الدلیل علی وجوب طاعة الامراء»^۴ و ابواب دیگری

۱. الدرر السنیه، ۲۳۹/۷ به نقل از دمیحی، الامامة العظمی، ۲۲۴.

۲. مالک بن انس، الموطا، ۴۴۶/۲.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ۱۲۲/۸؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۱۶۷/۱۳.

۴. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، ۳۵۶/۷-۳۶۲.

از این دست، برای توجیه قهر و غلبه در تصدی حکومت، به احادیثی از پیامبر و یا گفتار و عمل صحابه و تابعین استناد جستند و برخی دیگر، حکومت حاکم متغلب را از مصادیق قواعدی چون «الضرورات تُبیح المحظورات» و قاعده «لا ضرر» دانسته‌اند که پس از اشاره به برخی از این احادیث و چگونگی استدلال ایشان به آن، این ادله تحلیل و نقد شده و در پایان روشن خواهد شد که استدلال به چنین قواعدی نیز برای اثبات مدّعی ایشان ناتمام است.

۴-۱-۱ احادیث

۴-۱-۱-۱ حدیث نخست

بخاری در صحیح خویش از ابن عباس و او از پیامبر نقل کرده است:

هرکسی به هر جهتی از امیرش ناخشنود شود باید صبر پیشه کند، زیرا کسی که از اطاعت سلطان اندکی خارج شود، مرگش مرگ جاهلی خواهد بود.^۱

عینی در شرح این حدیث چنین گفته است:

این فراز از فرمایش پیامبر ﷺ که فرموده: «فَلْيَصْبِرْ» اشاره به لزوم صبر در برابر اموری است که مورد کراهت و ناخشنودی باشد به جز کفر، زیرا این صبر سبب حفظ خون مسلمین و از میان رفتن فتنه می‌گردد؛ بنابراین سلطان با فسق و ظلم از منصب خود عزل نخواهد شد و نزاع با او در حکومت و سلطنتش روا نخواهد بود.^۲

بنابراین حدیث مذکور به مشروعیت منصب امامت اشاره دارد، حتی اگر امام از طریق نامشروعی این منصب را به چنگ آورد و مردم از امامتش ناخشنود باشند.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، همان، ۸/۸۷.

۲. عینی حنفی، عمدة القاری، ۲۴/۱۷۸.

این حجر نیز از این بطل چنین نقل کرده است:

این حدیث حجت را برای ترک خروج علیه سلطان جائز تمام کرده است و فقها بر وجوب اطاعت حاکم متغلب اجماع نموده‌اند و دلیل ایشان در اجماعشان این حدیث و احادیثی دیگر است و تنها کفر صریح را سبب جهاد با حاکم دانسته‌اند.^۱

۴-۱-۲- حدیث دوم

بخاری در صحیح خود از عبادة بن صامت روایت کرده است که او گفت:

با رسول خدا بیعت کردیم تا در خوشی و ناخوشی از او اطاعت و فرمان برداری نماییم و با حاکم نزاع نکنیم و در هر موقعیتی حق را بگوییم و برای آن به پا خیزیم و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت گری نهراسیم.^۲

نووی در شرح این حدیث گفته است:

نباید با حاکم در حکومتش نزاع کرد، مگر آنکه از آن‌ها منکری مشاهده شود که در این صورت باید حق را گفت، ولی خروج و قتال علیه ایشان به اجماع مسلمین حرام است، گرچه فاسق و ظالم باشند.^۳

و از این عبارت: «با حاکم نزاع نکنیم» نتیجه گرفته‌اند نزاع و مخالفت با حاکم جایز نیست، گرچه با قهر و غلبه حکومت را در اختیار گرفته باشد و این راه را برای نصب امام و حاکم پذیرفته‌اند.^۴

۱. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۵/۱۳.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، همان، ۱۲۲/۸.

۳. نووی، یحیی بن شرف، شرح صحیح مسلم، ۲۲۳/۱۲.

۴. طلال، رائد، الولاية الشرعية فی السنة النبوية، ۱۲۵.

۴-۱-۳- حدیث سوم

مسلم در صحیح خود از ابوهریره و او از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

هرکسی از اطاعت حاکم و جماعت مسلمین خارج شود و در این حال بمیرد، مرگ او مرگ جاهلی خواهد بود.^۱

با توجه به این حدیث نیز خروج بر حاکم روا نیست، گرچه به قهر و غلبه حکومت را از آن خود نموده باشد. برخی از این حدیث، بر جواز حکومت حاکمی که به قهر و غلبه بر مسند حکم نشیند، استدلال کرده‌اند.^۲

۴-۲- گفتار و عمل صحابه

ابویعلیٰ فزّاء از قول عبدوس ابن مالک عطار چنین نقل می‌کند که احمد گفته است:

اگر کسی با شمشیر بر مردم غلبه پیدا کند و خلیفه و امیر مؤمنان نامیده شود، بر هر فردی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد جایز نیست که شب را به صبح بیاورد و او را به امامت نشناسد، چه آن امیر نیکوکار باشد یا فاسد.

و نیز در روایت ابن الحرث از قول احمد چنین آمده است:

اگر کسی در طلب حکومت بر امامی شورش کرد و عده‌ای با امام بودند و عده‌ای دیگر با شورشگر، نماز جمعه که یکی از وظایف امام است با امامت فرد پیروز برگزار می‌شود.

ابن حنبل برای اثبات این ادعا دلیل دیگری آورده است که عبدالله بن عمر در زمان جنگ حَرّه در مدینه نماز جماعت برگزار کرد و گفت: «ما با کسی هستیم که غالب شود».^۳

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۶/۲۱.

۲. طلال، رائد، همان.

۳. فزّاء، محمد بن الحسین، همان، ۲۴.

بنابراین ابن حنبل باور دارد که قهر و غلبه به تنهایی حکومت را محقق می‌کند و نیازی به عقد و بیعت نیست و برای این نظر دو دلیل اقامه می‌کند؛ یکی اطلاق کلام ابن عمر که گفته: «نَحْنُ مَعَ مَنْ غَلَبَ» که مقید به بیعت مردم نیست. دیگر آنکه اگر امامت و خلافت همانند بیع و سایر عقود نیازمند عقد و ایجاب و قبول مردم باشد باید فسخ و عزل خلافت هم به دست مردم و یا خود خلیفه باشد؛ و چون ثابت شده که این‌ها چنین حقی ندارند، پس در خلافت و خلیفه شدن، نیازی به عقد نیست و تنها قهر و غلبه در مشروعیت آن کافی است.

۴-۳- تمسک به ادله ثانویه

گروهی از اندیشمندان اهل سنت، تصدی منصب حکومت به قهر و غلبه را از باب ضرورت دانسته و برای مشروعیت بخشیدن و یا توجیه آن به قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» و قاعده «لا ضرر» و مانند آن تمسک جستند که کیفیت و چگونگی استدلال آن‌ها به این قواعد پیش‌تر گذشت.

۵- تحلیل و نقد ادله

در این بخش ابتدا مستندات اهل سنت از احادیث نبوی و گفتار و کردار صحابه و تابعین با توجه به حکم عقل و قرآن تحلیل و نقد می‌شود و سپس تمسک ایشان به قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» و قاعده «لا ضرر» بررسی و ارزیابی خواهد شد.

۵-۱- نقد استناد به احادیث

اندیشمندان اسلامی در بازشناسی احادیث صحیح از احادیث ضعیف و یا مجعول، دو شیوه را در پیش می‌گیرند:

۱- با نقد سندی و بررسی راویانی که در سلسله نقل حدیث قرار دارند، به اعتبار یا عدم اعتبار یک حدیث حکم می‌کنند.

۲- با نقد متنی و عرضه حدیث به عقل قطعی بدیهی، قرآن و یا روایات متواتر و مشهور، اعتبار احادیث را می‌سنجند. اگر حدیث با عقل قطعی، قرآن یا حدیث متواتر و مشهور در تعارض و تباین باشد، رد شده و یا حتی مجعول خوانده می‌شود. با توجه به اینکه جمهور اهل سنت و جماعت، احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم را از جهت سندی خالی از مناقشه و اشکال می‌دانند و وجود هر حدیث مجعولی را از جهت سندی در این دو کتاب منکر شده‌اند، نقد سندی احادیثی که در این دو کتاب در اثبات تصدی حکومت با قهر و غلبه، مورد استدلال و استناد قرار گرفته را واهی‌گذاریم و از این رو، احادیث مذکور را تنها با رویکرد دوم، یعنی نقد متنی و عرضه به عقل و قرآن، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

۵-۱-۱- حکم عقل

از آنچه در نقل اقوال طرفداران نظریه استیلاء و قهر و غلبه گذشت، روشن شد که همه ایشان به نوعی وجود شروط و بایستگی‌های لازم برای حاکم رانفی نموده‌اند و در احادیثی هم که مستند ایشان قرار گرفته، نه تنها اشاره‌ای به لزوم تحقق این صفات در حاکم یافت نمی‌شود، بلکه در پاره‌ای از این احادیث به صراحت به اطاعت و تبعیت از حاکم ظالم توصیه شده است؛ چنانکه مسلم در صحیح خود حدیثی را نقل کرده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حذیفه می‌فرماید:

بعد از من امامانی خواهند آمد که به مسیر و راه من، هدایت نشده و به شیوه من عمل نمی‌کنند و در بین آن‌ها مردانی قیام می‌کنند که قلوب آن‌ها دل‌های شیطان است در پیکره انسان. سپس حذیفه از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌پرسد: «اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟» پیامبر می‌فرماید: «حرف امیر را بشنو و از او اطاعت کن، هر چند بر پشت بکوبد و مالت را به زور تصاحب کند. پس به حرف او گوش ده و از او اطاعت کن.»^۱

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، همان، ۲۰/۶، باب الامر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن.

این در حالی است که حکومت و اعمال ولایت از طریق زور و سرکوب و بدون هرگونه شایستگی و استحقاق برای حکومت، برخلاف عقل و وجدان بشری است و عقلا و اندیشمندان، تصرفات فرد فاقد صلاحیت و صفات لازم برای حکومت را در حوزه عمومی بدون رضایت افراد آن جامعه، قبیح و از مصادیق ظلم می‌دانند و طبیعتاً حکومت مبتنی بر زور و تغلب توسط حاکم فاقد شرایط، محکوم و مردود است. پس روایاتی که چنین حکومتی را صحیح و مشروع جلوه داده‌اند، چون مستلزم تحقق و وقوع ظلم هستند، از نظر عقل، قبیح و باطل‌اند.

به علاوه عقل انسان همواره وقوع هرج و مرج، فتنه و آشوب و خونریزی را قبیح و زشت دانسته و آن را محکوم کرده است. از طرف دیگر برای تحصیل اهدافی چون حفظ نظم و امنیت اجتماعی، گسترش عدالت اجتماعی، حراست و پاسداری از مرزها در مقابل هجوم اجانب و نیل به اهداف معنوی و سعادت بشر، بر ضرورت اقامه و ایجاد حکومت حکم کرده است. این امر جز با همکاری عموم مردم و خضوع و اطاعت آن‌ها از دستورات حاکم حاصل نخواهد شد و بدیهی است که با زور و سرکوب و خشونت، هیچ‌کس نمی‌تواند در دل مردم جای گیرد و رضایت و خوشنودی و همکاری آن‌ها را به دست آورد و عقل نیز به وجوب خضوع و اطاعت از چنین حکومتی حکم نمی‌کند. با همراه نشدن مردم، حکومت تغلبیه عملاً در تأمین اهداف فوق‌الذکر با ناکامی روبرو خواهد شد و این امر موجب نقض غرض خواهد بود.

۵-۱-۲- عرضه به قرآن

شماری از عالمان علم حدیث و اصولیون اهل سنت، مانند خطیب بغدادی^۱، ابوبکر سرخسی^۲، فخر رازی^۳ و آمدی^۴ نقد احادیث را به وسیله عرضه به کتاب خدا

۱. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایة فی علم الدرایة، ۴۶۹ و ۴۷۰.

۲. سرخسی، محمد بن احمد، اصول سرخسی، ۳۶۴/۱.

۳. فخر رازی، محمد بن عمر، المحصول، ۹۴.

۴. آمدی، علی بن محمد، الاحکام، ۳۲۵/۲ و ۳۲۶.

پذیرفته و کتاب خدا را ملاکی برای شناختن احادیث منکر و مستحیل می‌دانند.^۱ با مراجعه به قرآن مشخص می‌شود که نه تنها حکومت، بلکه اساس پذیرش دین هم بر اساس اختیار و انتخاب است و هیچ‌گونه اکراه و اجباری در پذیرش دین وجود ندارد. حتی درجایی که گمان می‌رود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر دلسوزی و ترخم، قصد دارد مردم را به اکراه به ایمان وادارد، خداوند متعال خطاب به حضرتش می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۲

اگر خدای تومی خواست، اهل زمین همه یکسره ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی که با جبر و اکراه همه مردم را مؤمن و خداپرست کنی؟

حکومت به قهر و غلبه همان روش فرعون است که خداوند متعال از قول او در قرآن می‌فرماید: ﴿فَدَأْفَلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ﴾^۳؛ یعنی «هرکس که امروز برتری یافت رستگار شده است». این روشی است که مورد غضب خداوند و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و خداوند بارها در قرآن کریم علو و استکبار فرعون را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده است و حتی به موسی عَلَيْهِ السَّلَام مأموریت می‌دهد که به خاطر استکبار و زورمداری با فرعون مبارزه کند:

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ؛ فَقَالُوا أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾^۴

پس از آنکه موسی و برادرش هارون را با آیات و معجزات و حجت روشن به سوی فرعون و اشراف قومش فرستادیم، آن‌ها هم تکبر و

۱. برای مطالعه بیشتر: نصیری، علی، روش شناسی نقد احادیث.

۲. یونس/ ۹۹.

۳. طه/ ۶۴.

۴. مومنون/ ۴۵-۴۷.

نخوت ورزیدند؛ زیرا آنان مردمی سرکش و خواستار علو و استکبار بودند و از این رو گفتند: «چرا ما به دو بشر مثل خودمان ایمان بیاوریم، در صورتی که قوم این دو مرد پرستندگان ما بودند؟»

قرآن کریم و سنت صحیحیه بر حرمت اطاعت از سلاطین جابرو فاسق و عدم اعتماد بر آن‌ها تصریح داشته و حتی بر نفی و ردّ زمامدار فاسق و مقاومت و مبارزه علیه چنین حکومتی تأکید می‌ورزد؛ چنانکه خدای تعالی در قرآن فرموده است: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمْ التَّارُ﴾^۱. در این آیه تصریح شده است که جایز نیست ظالمین و ستمگران متصدی امر حکومت و خلافت شوند و مردم نیز نباید به آن‌ها اعتماد کرده و از آنان پیروی نمایند.

خداوند متعال در جای دیگر فرموده است: ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ؛ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾^۲ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

لاتتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر، فيؤلى عليكم اشراركم، ثم تدعون فلا يستجاب.^۳

خداوند متعال در سوره نمل فرموده است:

﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾^۴

روشن است که خدای تعالی در این آیه حکومت ملوکانه‌ای که به قهر و غلبه حاصل شده و همراه با فساد است، تقبیح کرده است.

با توجه به آیاتی که ذکر شد به وضوح روشن می‌شود که خداوند متعال منطبق قهر و غلبه را برای تصدی حکومت توسط حاکم فاقد شرایط و بایستگی‌های لازم نفی و

۱. هود/۱۱۳.

۲. شعراء/۱۵۱ و ۱۵۲.

۳. نهج البلاغه، تصحیح فیض الاسلام، بی تا، ۳۱۷ و ۴۰۶.

۴. نمل/۳۴.

رد کرده است؛ پس روایاتی که طرفداران نظریه استیلاء به آن استناد جسته‌اند، در تعارض با این آیات بوده و از حجیت ساقط و غیرقابل استناد است.

۵-۲- نقد استناد به گفتار و کردار صحابه و تابعین

برخی از اهل حدیث، چون احمد بن حنبل، به قول و عمل صحابه‌ای همچون عبدالله بن عمر استناد جسته‌اند.^۱ حال آنکه می‌دانیم هیچ‌یک از اهل سنت قائل به عصمت صحابه و تابعین نیستند، از این روی تمامیت قول و عمل صحابی متوقف است بر اینکه خلاف نص قرآنی و نبوی نباشد و نیز معارض نبودن آن با قول و عمل صحابی دیگر باید احراز شود. از آنچه در نقد احادیث بیان شد، تعارض کردار و گفتار برخی صحابه با نصوص قرآنی نیز قطعی است و استناد به آن صحیح نخواهد بود، علاوه بر اینکه به گزارش تاریخ، جمعی از صحابه و تابعین، زور و سرکوب را برای تحقق حکومت حاکم نپذیرفته‌اند؛ چنانکه عبدالرحمن بن اشعث و انس بن مالک و جمعی از تابعین، چون حسن بصری، سعید بن جبیر و ابن ابی لیلی، حکومت عبدالملک بن مروان را برنرفتند. همچنین در روایتی از ابوهریره نقل شده است که: نهی فرمود رسول خدا ﷺ از اینکه مردی امامت قومی را بدون اجازه و رضایت آن‌ها برعهده گیرد.^۲

این روایت گرچه در مورد امامت جماعت وارد شده است، لیکن به طریق اولی می‌توان در رابطه با رهبری جامعه نیز آن را تعمیم و مورد استناد قرار داد.

در حدیثی دیگر، ابوالدرداء از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است:

باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و در غیر این صورت خداوند بر شما سلطان ظالمی که بر بزرگ و کوچک شما رحم نکند مسلط و چیره خواهد کرد.^۳

۱. فزاء، محمد بن الحسین، همان، ۲۴؛ ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ۴/۱۴۹.

۲. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، ۳/۱۹۵.

۳. غزالی، محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، ۷/۱۳؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۳/۱۲۳.

این حدیث، تسلط و چیرگی سلاطین شرور و ستمگر بر ملت را نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر از طرف مردم دانسته و بیانگر ضرورت آن در مقابل سلطان ظالم و ستمگر است که نهایتاً مفهومی جز قتال و مبارزه در برابر حاکم ستمگر و فاسق نخواهد داشت.

هیثمی نیز در مجمع الزوائد حدیثی شبیه این را از ابو عبیده جراح آورده است که او گفت:

به رسول خدا عرض کردم: «مرتبه کدام یک از شهدا بالاتر است؟»
و ایشان فرمودند: «مردی که در مقابل امام جائر و ظالم بایستد و او را امر به معروف و نهی از منکر کند و در این راه کشته شود»^۱.

حدیث فوق نه تنها بر حساسیت و اهمیت «امر به معروف و نهی از منکر» در مقابل سلطان ظالم و جائر تأکید می‌کند، بلکه خطرات جانی و مالی و حتی قتل و خونریزی که بر آن مترتب است را گوشزد می‌کند؛ خطراتی که در حال می‌بایست متحمل آن شد و کسانی که در این راه جان می‌بازند به فضیلت شهادت نائل می‌شوند.
بنابراین استناد به گفتار و کردار صحابه نیز برای اثبات نظریه قهر و غلبه ناتمام و با احادیث نبوی و قول و فعل برخی دیگر از صحابه و تابعان در تهاافت است.

۵-۳. نقد استناد به قواعد و ادله ثانویه

گروهی از عالمان اهل سنت و طرفداران نظریه قهر و غلبه، در توجیه نظریه خود به قواعد ثانویه استناد نموده و با تمسک به قاعده «الضرورات تبيح المحظورات» و قاعده «لا ضرر» گفته‌اند ضرورت جامعه در نبود حاکم و یا هنگامی که بین مسلمین در امر حکومت منازعه شود مقتضی آن است که حکومت حاکم متغلب فاقد شرایط و بایستگی‌های امامت را بپذیریم و از او اطاعت نماییم.

۱. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ۲۷/۲۷۲.

با درنگ در کیفیت و چگونگی استدلال ایشان به این قواعد، ناتمام بودن استدلالشان روشن می‌گردد.

۵-۳-۱- نقد استناد به قاعده «الضرورات تبيح المحظورات»

برخی از عالمان اهل سنت در توجیه نظریه استیلاء به قاعده «الضرورات تبيح المحظورات» استناد نموده‌اند. از نظر این گروه، تصدی منصب امامت توسط حاکم فاقد شرایط امامت و رهبری، محظور و ممنوع تلقی شده، اما بنا بر قاعده یاد شده، حظر و منع نسبت به امامت حاکم متغلب رفع می‌گردد. در چنین حالی، فقدان شروط امامت بلا مانع است و تصدی منصب امامت توسط امام فاقد شروط را روا دانسته‌اند؛ به عبارت دیگر، با استدلال به قاعده «كُلُّ حَرَامٍ مُضْطَّرَّ اليه حَالٌ» و با تمسک به عنوان ثانوی اضطرار یا ضرورت، از حکم اولی منع حکومت امام فاقد شروط، دست کشیده و رهبری فرد فاقد شرایط امامت را مجاز شمرده‌اند. این در حالی است که تمسک به قاعده «الضرورات تبيح المحظورات» خود مشروط به شروطی است و نمی‌توان با تمسک به آن هر محظور و ممنوعی را مباح کرد.

با این توضیح باید گفت برخی از شرایط اجرای این قاعده در محل بحث مفقود است. شروط تمسک به این قاعده عبارت‌اند از:

۱- در ارتکاب محظور نباید مبادی شریعت اسلامی از قبیل حفظ نفس و نوامیس محترمه نقض شود. به عنوان مثال با این قاعده، قتل نفس و غصب اموال مردم و تعرض به نوامیس ایشان مطلقاً مجاز نمی‌شود.

۲- «الضرورة تنقذ بقدرها» ضابطه و قانونی است برای تصرفاتی که در حال ضرورت و اضطرار صورت می‌گیرد و مبین و قید قاعده «الضرورات تبيح المحظورات» شمرده شده است؛ بنابراین هرگاه ضرورت و اضطرار مرتفع شود، منع و نهی نسبت به عمل منهی عنه باز خواهد گشت؛ به عبارت دیگر قدر لازم برای دفع ضرر محتمل، با قاعده پیش‌گفته مجاز می‌شود، نه بیش از آن.^۱

۱. وهبه زحیلی، نظریة الضرورة الشرعية مقارنة مع القانون الوضعی، ۷۱ و ۷۲.

خلافت و محقق دانستن حکومت حاکم متغلب از یک سو همیشه در شرایط اضطراری نبوده و از سوی دیگر در شرایط اضطراری هم ارتکاب هر محظوری مباح نمی‌شود و اباحه، تابع تحقق شرایط اضطرار و ضرورت است و شروط استقرار و محقق شدن این قاعده در امام قاهر محقق نیست.

با توجه به شرط نخست، ملاک اباحه محرمات و محظورات، وجود اضطرار و ضرورت است؛ همانند خوردن مردار در حالت گرسنگی که انسان مشرف به مرگ باشد؛ اما برخی محرمات در هیچ شرایطی و با هیچ ضرورتی مجاز نمی‌شوند، همانند قتل نفس محترمه یا تعدی و غصب اموال مردم. حال آنکه اهل حدیث معتقدند امام و حاکم با غصب اموال، تعرض به جان مردم، از بین بردن حقوق و تعطیل کردن حدود الهی، از منصب خود عزل نمی‌گردد و در توجیه نظریه خود به روایاتی از به پیامبر اسلام ﷺ استناد جسته‌اند که اطاعت از حاکم را در هر صورت لازم می‌داند!

شرط دوم قاعده «الضرورات تبیح المحظورات»، در صورت تحقق تمام شرایط، تنها پایین‌ترین حد محظور یا مقدار لازم برای دفع ضرر را مباح می‌کند و نه بیش از آن را. و در بحث امامت امام قاهر، با مهیا شدن اسباب عزل و جانشینی امام واجد شرایط، حتی به وسیله قیام و کنار زدن حاکم قاهر و حصول یقین به ظفر یافتن و پیروزی بر متغلب فاقد شرایط، خطرات محتمل و ضرورت موجود مرتفع شده و برای جریان قاعده، موضوعی باقی نمی‌ماند؛ با زوال موضوع، حکم نیز مرتفع می‌گردد. به عبارت دیگر استدلال به ضرورت برای انعقاد امامت متغلب، اخص از مدعا است و آنان که در توجیه حکومت حاکم متغلب به این قاعده استدلال کرده‌اند، بین آنچه مقتضای ضرورت است، یعنی صبر و سکوت در مقابل متغلب، و آنچه مقتضای ضرورت نیست، یعنی انعقاد حکومت و امامت و حرمت خروج علیه وی، خلط کرده‌اند؛ زیرا ضرورت تا هنگامی است که خروج علیه حاکم متغلب فاقد شروط

۱. باقلانی، ابوبکر، تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل، ۴۷۸.

امامت، خونریزی‌های بی حاصل را در پی داشته باشد که در این صورت به حکم ضرورت چاره‌ای جز صبر و سکوت نخواهد بود و چنین ضرورتی مبرر و مجوز سکوت در برابر حاکم متغلب ظالم و فاسق است؛ ولی اعتقاد به امامت چنین حاکمی با تمسک به این قاعده ممنوع است، چون چنین اعتقادی خارج از مقتضای ضرورت است و با انتفاء موضوع، حکم نیز منتفی می‌گردد. بنابراین تمسک به قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» نیز در توجیه این نظریه راهگشا نخواهد بود.

۵-۳-۲- نقد استناد به قاعده لا ضرر

برخی دیگر از اهل سنت و جماعت به قاعده «لا ضرر» تمسک کرده‌اند که از این فرمایش پیامبر اسلام ﷺ «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» گرفته شده است. تقریر استدلال به قاعده لا ضرر چنین است:

اگر مقاومت و مخالفت با نظام حاکم، باعث ضرر زیاد برای مؤمنین گردد، قاعده لا ضرر حکم تحریم اعتماد به ظالم و وجوب مقاومت را رفع می‌کند؛ زیرا مبارزه و مقاومت، سبب اضرار به مؤمن است. پس قاعده لا ضرر، حکم حرمت اعتماد و تکیه بر ظالمین را از اطلاق آیه «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۱ و همچنین نهی از اطاعت مسرفین در آیه «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»^۲ را رفع می‌کند؛ زیرا بدون شک این قاعده بر اطلاقات احکام اولیه حکومت دارد، بدین معنا که محمول این اطلاقات را به موردی که ضرری نباشد، مضیق و مقید می‌سازد. اما اگر ضرری در میان باشد، حکم به موجب دلیل این قاعده رفع می‌شود. چنانکه حکم وجوب نماز و وضو در اطلاقات نماز و وضو روزه به مقتضای این قاعده در حالات ضرری رفع می‌شود.

از این رو فقها می‌گویند قاعده «لا ضرر» فقط رافع است، نه واضح؛ و با تمسک به این قاعده نمی‌توان بیشتر از این استدلال کرد که حکم به وجوب مخالفت با حاکم

۱. هود/۱۱۳.

۲. شعراء/۱۵۱.

ستمگر متغلب و نهی از منکر و مقاومت در برابر گروه ظالم مسلط بر نظام، رفع می شود و این قاعده در حالت ضعف ملت، فقط رافع وجوب مبارزه با حاکم ظالم و زورگو است، نه آنکه واضع و منشأ وجوب اطاعت و حرمت خروج علیه حاکم ظالم باشد.^۱ از آنچه در تحلیل و نقد ادله ثانویه ذکر شد، اشکالات استناد به این ادله نیز نمایان گشت.

نتیجه

نظریه استیلاء یا زور و سرکوب، یکی از ادله ای است که اهل سنت و جماعت آن را منشأ نصب حاکم و تصدی منصب امامت می دانند و معتقدند کسی که با نیروی نظامی بتواند بر مسند قدرت قرار گیرد حاکم شمرده می شود، گرچه فاقد شروط امامت باشد و بیعت مردم با وی از روی اکراه و زور صورت پذیرد. ایشان در توجیه نظریه خود، به احادیث نبوی و سیره برخی صحابه و تابعین، از جمله ابن عمر، استناد جسته اند که گفت: «الحکمُ لِمَنْ غَلَبَ» حال آنکه احادیثی که بدان استدلال کرده اند، در تعارض با حکم عقل قطعی و نصوص قرآنی است از این رو نمی تواند قابل استناد باشد.

تمسک برخی دیگر از ایشان به گفتار و کردار بعضی از صحابه و تابعین نیز صلاحیت استدلال ندارد، زیرا علاوه بر ناهمخوانی با گفتار و کردار عده ای دیگر از صحابه که از پذیرش این راه برای انتصاب حاکم سرباز زده اند، با نصوص قرآنی و احادیث نبوی نیز ناسازگار است.

با توجه به این اشکالات، برخی دیگر از طرفداران این نظریه، مانند تفتازانی، با تمسک به قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» و قاعده «لا ضرر» در صدد توجیه و رفع اشکال این نظریه برآمده اند، غافل از اینکه این توجیهاات نیز یا اخص از مدعا و یا بیگانه از ادعای ایشان است. بنابراین هیچ یک از ادله اندیشمندان اهل سنت و جماعت در توجیه نظریه استیلاء کارآمد نبوده و مورد قبول نیست.

۱. آصفی، محمد مهدی، ولایة الامر، ۱۴۱ و ۱۴۲.

- ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، مراتب الإجماع لابن حزم وبذیلہ نقد مراتب الإجماع، بیروت: دارالافاق، ۱۹۷۸ م.
- ، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیة، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.
- ابن جماعة الكنانی، بدر الدین، تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام، مصر: بی تا، بی تا.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری، بیروت: دار المعرفه للطباعة والنشر، بی تا.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت: دار صادر، بی تا.
- ابن عابدین، محمد امین، حاشیة رد المحتار علی الدر المختار، مصر: مطبعة الحلبي، ۱۳۸۶ ق.
- ابن قدامه حنبلي، موفق الدين، المغنی، بیروت: دار الكتاب العربي، بی تا.
- ابوعلی محمد حسین بن فراء، الاحکام السلطانية، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
- ایچی، قاضی عضد الدین، المواقف فی علم الکلام، بیروت: عالم الکتب، بی تا.
- آصفی، محمد مهدی، ولایة الامر، تهران: مرکز عالمی للبحوث والتعليم الاسلامی، ۱۹۹۵ م.
- آمدی، سیف الدین، ابکار الافکار فی اصول الدین، قاهرة: مطبعة دارالکتب والوثائق القومية، ۱۴۲۳ ق.
- ، غایة المرام فی علم الکلام، قاهرة: المجلس الاعلی للثئون الاسلامیة لجنة احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۹۱ ق.
- آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۰۲.
- باقلانی بصری ابوبکر بن طیب، التمهید فی الرد علی الملحده المعطلة والرافضة والخوارج والمعتزلة، بیروت: دارالفکر العربی، بی تا.
- باقلانی، ابوبکر، تمهید الاوائل وتلخیص الدلائل، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری.
- بغدادی اسفراینی، عبد القاهر، اصول الدین، بیروت: دارالافاق الجدیة، ۱۹۸۱ م.
- بیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسين، مناقب الشافعی، قاهرة: دارالتراث، بی تا.
- تفتازانی، سعد الدین، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۹ ق.
- ، شرح العقائد النسفیة، قاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية، ۱۴۰۷ ق.
- ثعلبی، ابواسحاق، احمد بن محمد بن ابراهیم، الكشف والبیان عن تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲-۲۰۰۲ م.

- جرجاني، على بن محمد، شرح المواقف، قم: الشريف الرضي، ١٣٢٥ ق.
- جمعی از نویسندگان، زیر نظر سید کاظم موسوی بروجردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ١٣٨٠ ش.
- جوینی، امام الحرمین عبدالملک، الارشاد الی قواطع الادلة فی اصول الاعتقاد، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافية، ١٤١٦ ق.
- ، غیاث الامم فی التیّاث الظلم، اسکندریة: دار الدعوة، بی تا.
- حنفی، حسن، من العقیدة الی الثورة، ج ٥، قاهرة: مكتبة مدبولی، ١٩٨٨ م.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفاية فی علم الرواية، بیروت: دارالکتب العربی، ١٤٢٥.
- دسوقی، محمد بن عرفه، حاشیة الدسوقی علی الشرح الكبير، بیروت: دارالفکر، بی تا.
- دمیجی، سلیمان بن عمر، الامامة العظمی، مکه: بی تا، ١٤٠٧ ق.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، معالم اصول الدین، بیروت: دارالفکر اللبنانی، ١٩٩٢ م.
- ، ترجمه سید محمد باقر سبزواری، براهین در علم الکلام، ج ٢، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٢ ش.
- رملی، شمس الدین محمد بن أبی العباس أحمد بن حمزة شهاب الدین، نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج، بیروت: دار احیاء التراث العربی - مؤسسة التاريخ العربی، ١٤١٣ ق.
- زحیلی، وهبة، النظرية الشرعية مقارنة مع القانون الوضعی، بیروت: دارالفکر، ١٤١٨-١٩٩٧ م.
- سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد، اصول السرخسی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٤.
- شوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الاوطار، بیروت: دار الجیل، ١٩٧٣ م.
- شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، نهاية الاقدام فی علم الکلام، قاهرة: مكتبة المتنبی، بی تا.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٨٧٩ م.
- طلال، رائد، الولاية الشرعية فی السنة النبویة، مکه: بی تا، ١٤٢٦-٢٠٠٥ م.
- عینی حنفی، عمدة القاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- غزالی، ابو حامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دار الکتب، ١٤٠٩ ق.
- ، احیاء علوم الدین، بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
- ، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٠٩ ق.
- فخررازی، محمد بن عمر، المحصول فی علم اصول الفقه، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٢.

- فركوس، ابو عبد المعز محمد علي، منصب الامامة الكبرى، الجزائر: دار الموقع، ١٤٣٢ ق.
- قادري، حاتم، اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت، ١٣٨٠.
- قلقشندی، احمد بن علی، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، بیروت: عالم الکتب، ١٣٨٠ ق.
- کمال بن شریف، المسامرة بشرح المسایرة، مصر: مطبعة السعادة، ١٣٤٧ ق.
- مالک بن انس، الموطا، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٦-١٩٨٥ م.
- ماوردی، علی بن محمد، الأحكام السلطانية والولايات الدينية، قاهرة: مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ١٣٨٦-١٩٦٦ م.
- نصیری، علی، روش شناسی نقد احادیث، بی جا، وحی و خرد، ١٣٩٠.
- نووی، یحیی بن شرف الدین، شرح النووی علی صحیح مسلم، قاهرة: المطبعة المصرية ومکتبتها، بی تا.
- نووی، یحیی بن شرف، شرح صحیح مسلم، بیروت: دار الکتب العربی، ١٤٠٧-١٩٨٧ م.
- هیثمی، مجمع الزوائد، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٢٨-١٩٨٨ م.